

لیبرالیسم، خورشت قرمه‌سبزی گنجی

نگارنده: افسانه پویش

این امر که بسیاری از سازمان‌ها و احزاب متعلق به اپوزیسیون چپ رادیکال در رابطه با گنجی سکوت کرده‌اند، می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد. از جمله این که گنجی نه تنها نماینده‌ی یک جنبش مردمی نیست، بلکه در معادلات سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی نیز هنوز رقیبی به حساب نمی‌آید. بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که بررسی حرکت‌های بزرگنمایانه‌ی او در واقع بزرگ کردن او، و در خدمت هدف او قرار می‌گیرد. گرایش‌های دیگر وجود دارد که هر گونه موضع‌گیری در این مورد را عکس‌العملی می‌خواند و از موضعی به ظاهر رادیکال، از کمونیست‌ها می‌خواهد، دست به عمل بزنند. این که موضع‌گیری در رابطه با گرایش گنجی عکس‌العملی است، در واقع درست است. اما ضعف بینش فلسفی و سیاسی این افراد را نشان می‌دهد که عمل و عکس‌العمل را جدا از یکدیگر می‌دانند و این را تشخیص نمی‌دهند که در واقع هر عملی، عکس‌العملی است که در مقابل پدیده‌های پیرامون انجام می‌گیرد و هر عمل جدیدی طبق تفکر دیالکتیکی از درون این تضاد شکل می‌گیرد.

اما دلیل این که چرا نگارنده به این مبحث می‌پردازد، این است که گنجی گرایش‌های سیاسی و اقتصادی را نمایندگی می‌کند، که در واقع نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهان مطرح است. این گرایش همان نئولیبرالیسم، یا نظم سرمایه‌داری جهانی مدرن است که رفرم‌های آن سعی در نفوذ بلامانع در سراسر جهان را داشته و در عرصه‌ی سیاسی نقاب‌های گوناگون به چهره دارد. همان گرایش‌ها که در صحنه‌ی سیاسی ایران با عنوان دوم خرداد به شکل علنی در عرصه‌ی سیاسی ظهور کرد و امروز نقاب آزادیخواهی گنجی را حمل می‌کند. عنوان سخنرانی گنجی به مناسبت دوم خرداد، نشانگر همین امر است: "دوم خرداد، بدون دولت خاتمی"

بنابراین در این مقاله سعی می‌شود، بدون پرداختن به شخص گنجی و سهم او در جنایات جمهوری اسلامی و دروغ بودن داعیه‌ی حقوق بشری او، اگرچه تمام این بحث‌ها نیز درست و ضروری است، عمدتاً به نظرات لیبرالیستی او برخورد شود و تناقضات آن را آشکار سازد، چرا که از نظر نگارنده به این مهم کمتر پرداخته شده است.

گنجی در سخنرانی مذکور نیز مانند بقیه‌ی سخنرانی‌های خود، صرفنظر از تناقض‌ها و ابهام‌گویی‌ها، مغلطه‌ای زنجیروار می‌کند. بدین معنا که از فرضی غلط حرکت کرده و نتیجه‌گیری‌های غلط‌اندر غلط خود را دنبال می‌کند. فرض غلط او این است که جنبش دموکراسی‌خواهی در ایران را معادل لیبرالیسم قرار می‌دهد و تمام گروه‌هایی را که از این جنبش دفاع می‌کنند، متهم به خوردن قرمه‌سبزی لیبرالیسم می‌کند. سپس لیبرالیسم را معادل دموکراسی تعریف کرده و در نهایت دموکراسی را نیز به جای حقوق شهروندی قرار می‌دهد. در این جا قبل از این که دقیق‌تر به این مغلطه‌ها و در واقع تناقض‌های موجود در نظریه‌ی گنجی و لیبرالیسم پرداخته شود، به تعریف و تاریخ واژه‌ی لیبرالیسم اشاره‌ای کوتاه می‌شود.

تعریف لیبرالیسم

معنای لغوی لیبرالیسم، آزادی یا آزادانه (لاتین: Liber, Liberalis) است و نوعی شناخت از جهان اطراف را مد نظر دارد که بر پایه‌ی آن، نظریه‌های سیاسی و اقتصادی لیبرالیستی استنتاج می‌شود. با این که این واژه اولین بار در سال ۱۸۱۲ در اسپانیا ابداع شد، اما الهام‌بخش آن، فیلسوفان دوران روشنگری در نیمه‌ی دوم قرن ۱۷ بودند. مفهوم آزادی و لیبرالیسم نزد این فیلسوفان، آزادی از قید و بندهای موجود در جوامع قرون وسطایی ماقبل سرمایه‌داری، فئودالیسم و حکومت مطلقه‌ی سلطنت بود. در تضاد با این جوامع، که قدرت سیاسی و حقوق اجتماعی افراد بر مبنای تعلق آنان به قشر اشراف‌زادگان و دربار یا کلیسا، تعیین می‌شد، ایدئولوژی لیبرالیسم از آزادی طبیعی فرد و حق مالکیت او دفاع می‌کرد. سرمایه‌داری که واژه‌ی دقیق‌تری برای لیبرالیسم است، در اواخر قرون وسطا، با کشف سرزمین‌های جدید در ماوراء قاره‌ی اروپا، مواد خام طبیعی و بازارهای این سرزمین‌ها، از درون جوامع فئودالی آن زمان پدید آمد. افرادی که بدین ترتیب به ثروتی بادآورده دست یافته بودند، علیرغم داشتن ثروت، در ساختار دگم قرون وسطایی قادر به دستیابی به قدرت سیاسی و عبور از دیوارهای بلند محدودیت‌های اجتماعی نبودند. به همین دلیل بود که آزادی و مالکیت خصوصی، به عنوان خواسته‌های اساسی لیبرال‌ها مد نظر قرار داده شد. جان لاک که یکی از بنیانگذاران فلسفی این نظریه به شمار می‌رود، در کتاب خود "درباره‌ی حکومت"، آزادی و مالکیت را حقوق طبیعی شهروندان می‌داند و هدف دولت را محافظت از این حقوق تعریف می‌کند. از آن جایی که در آن زمان اصولاً حتی طرح این حقوق و مطالبه‌ی آن در سطح جامعه امکان‌پذیر نبود، آزادی بیان و عقیده نیز به عنوان جزء دیگر لیبرالیسم مطرح شد. در واقع نزد لیبرالیست‌ها، آزادی در خدمت مالکیت خصوصی قرار داشت و به همین دلیل از آن دفاع می‌شد. حق برتر، نصیب مالکیت خصوصی بود، که بایستی تمامی موانع از سر راه آن برداشته می‌شد و اگر آزادی نیز به مانعی تبدیل می‌شد، او نیز بایستی در سلاخخانه‌ی لیبرالیسم به زانو درمی‌آمد و قربانی می‌شد. اثبات این امر را بررسی چگونگی پیدایش سرمایه‌داری و تاریخ آن تاکنون به ما می‌آموزد. با در نظر گرفتن این امر می‌توان به روشنی تشخیص داد که گرچه آزادی و حق مالکیت در جوامع اروپایی قرون وسطی مترقی به نظر می‌رسید، ولی همزمان همین حق در سرزمین‌های تسخیر شده و برای مردم آن سرزمین‌ها به هیچ‌وجه حتی از نظر فیلسوفان این نظریه معتبر نبود. زیرا آن چه که این فیلسوفان خواهان حق مالکیت خصوصی بر آن بودند، در واقع متعلق به مردم بومی سرزمین‌های تسخیر شده بود، که به زور از چنگ آنان به در آورده شده بود. بنابراین لیبرالیسم از آغاز حیات خود، علیرغم داعیه‌ی آزادی‌خواهی، تئوری استعمارگرانه بوده است. گنجی و طرفداران لیبرالیسم در سراسر جهان سعی می‌کنند این تناقض را در زمینه‌ی نظری حل کرده و بنابر این در تعاریف کلی آزادی و حقوق بشر از کانت مدد می‌جویند ولی در این راه به تناقض دیگری برمی‌خورند که در سخنان گنجی نیز مشاهده می‌شود.

تناقض در روش شناخت

گنجی در این سخنرانی و در مانیفست خود در تعریف از لیبرالیسم و دموکراسی، به کرات از جان لاک و کانت نقل قول می‌آورد. در حالی که لاک و کانت از نظر فلسفی در دو جبهه‌ی کاملاً مخالف با یکدیگر قرار دارند. جان لاک از پیشقراولان نظریه‌ی شناخت تجربی و شناخت از جزء به کل، در عصر روشنگری است. از نظر او واقعیت جهان از ایده‌ها ناشی نمی‌شود و تنها بر مبنای تجربه می‌توان به شناخت واقعی دست یافت. در حالی که کانت پدر ایده‌آلیسم عصر نو به شمار می‌رود. کانت از ایده‌ها آغاز می‌کند و در واقع سیستم فلسفی خود را در چارچوب تفکر محض ارائه می‌دهد. این تناقض در مبنای تئوریک نظریات گنجی اتفاقی نیست. چرا که اگر او با استناد به جان لاک بخواهد تعریف لیبرالیسم را ارائه دهد، مجبور به بیان تجربیاتی است که تاریخ بشر از آغاز پیدایش لیبرالیسم تا به امروز با این نظریه‌ی سیاسی و اقتصادی داشته است. به عبارتی او مجبور است در دفاع از آزادی، حقوق بشر و دموکراسی، با نشان دادن عملکرد لیبرالیسم در این رابطه تناقض خود را آشکار نموده و با دفاع از لیبرالیسم، از پایمال شدن حقوق دموکراتیک، عدم آزادی انسان‌ها در نظام سرمایه‌داری و از فقر و نکبت و جنگ‌های امپریالیستی دفاع کند. بنابراین او در تعاریف خود به جای جان لاک، به کانت و ایده‌های او در رابطه با حقوق بشر و صلح و اخلاقیات متوسل می‌شود، چرا که در غیر این صورت نمی‌تواند از لیبرالیسم در عرصه‌ی نظری چهره‌ای آزادی‌خواه و دموکراسی‌طلب ارائه دهد. این تناقض را به طور مثال در مباحث او در مورد خشونت و صلح و دموکراسی آشکارا درمی‌یابیم.

جنگ و خشونت

هنگامی که گنجی از جنگ صحبت می‌کند، جنگ جهانی اول و دوم و جنگ‌هایی که توسط دولت‌های پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به خاطر اهداف اقتصادی و دستیابی به مواد طبیعی و منابع انرژی و دستیابی به بازار کالا یا کار این کشورها انجام شده و می‌شود، را به حساب نمی‌آورد و یا آن را بسیار کم اهمیت جلوه می‌دهد. او سه تعریف از جنگ و خشونت ارائه می‌دهد:

۱- "ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که روابط آدمیان غیرانسانی و سرشار از خشونت‌های لجام گسیخته و عظیم (پاکسازی، نسل‌کشی، جنگ داخلی، تصفیه قومی، تصرف به زور) است." (مانیفست سوم، ص. ۳۲) راه حل او برای این نوع جنگ، جهانی متشکل از دولت‌های جمهوری خواهانه آزاد و فدراسیون دولت‌های آزاد است و در ادامه، الگوی آن را ارائه می‌دهد: "به گمان کانت حکومت یگانه جهانی، یعنی جمهوری جهانی با این که یک ایده‌ی مثبت است اما در حال حاضر دست یافتنی نیست، چون ملت‌ها آن را نمی‌خواهند. اتحادیه اروپا الگویی است که با ایده فدراسیون دولت‌های آزاد کانت شباهت بسیار دارد." !!!

۲- "برای مبارزه با تروریسم و خشونت در هر شکل آن‌ها (تروریسم به معنای آدم‌کشی، گروگان‌گیری، تجاوز به حقوق و شان انسانی، تروریسم در شکل سیاست‌های حکومتی، تروریسم به عنوان نادیده گرفتن حقوق ملت‌ها و...) ما راهی جز طرد و نفی خشونت نداریم.

۳- "حدود پنجاه سال پیش، ... نظریه‌پردازان، متفکران، فیلسوفان و نویسندگان مشهوری چون ژان-پل سارتر، فرانتس فانون، هربرت مارکوزه از "خشونت انقلابی" در برابر خشونت ضدانقلاب دفاع می‌کردند. آنان با یادآوری جنگ‌های پارتیزانی در جنبش مقاومت ضد فاشیستی تأکید می‌کردند که در برابر خشونت نظام‌مند و پیگیر نیروهای ارتجاعی، امپریالیسم و سرمایه‌داری پسین راهی جز توسل به خشونت انقلابی نیست. فانون با تکیه به تجربه مبارزاتی مردم الجزایر در پیکار علیه استعمار فرانسه مدام یادآور می‌شد که فقط به یاری خشونت انقلابی است که ستم‌دیده، استعمارزده و مردمی که حقوق مسلم آنان نادیده گرفته شده خواهند توانست برای رهایی خودشان پیکار کنند. اصطلاح "خشونت آزادی‌بخش" از مفاهیم زاده انقلاب کوبا بود که در ادبیات انقلابی آمریکای لاتین (و جهان سوم) رایج شده بود. اما نکته این جاست که ستم‌دیده، استعمارزده و انسان مظلوم و سرکوب شده با گزینش خشونت (حتی اگر برچسب‌های انقلابی و آزادی‌بخش به آن اضافه شود) سلاح اصلی ستم‌گران، استعمارگران، ظالمان و سرکوب‌کنندگان را به کار می‌گیرد. تفاوت در اهدافی است که اعلام می‌شود و نه در روش خشن... اما خشونت با خشونت از بین نخواهد رفت. عقل استدلالی و گفت‌وگو باید جایگزین خشونت شود." (مانیفست سوم)

گنجی از تنها چیزی که صحبت نمی‌کند، جنگ‌های استعمارگرانه، امپریالیستی و فاشیستی لیبرالیستی است. جنگ‌هایی که قرن‌هاست برای بشر جز مرگ، فقر و نکبت به ارمغان نیاورده است و امروز اتحادیه‌ی اروپا خارج از مرزهای خود به شکلی علنی آن را به پیش می‌برد. جنگ بالکان، افغانستان، عراق و اعزام نیروهای مسلح به کنگو و کشورهای آفریقایی و نمونه‌های بی‌شمار دیگر در سراسر جهان اثبات این مدعا هستند، صرف‌نظر از این که حتی در درون اتحادیه‌ی اروپا نیز دول مختلف دارای حقوق یکسان نیستند و در واقع تنها هدف، تأمین منافع کنسرن‌های جهانی در درون مرزهای اروپا و خارج از آن است. نگاهی به طرح ارتش اروپا، توافق‌های نظامی در درون اتحادیه‌ی اروپا و قانون اساسی اروپا به روشنی بیانگر این امر در اسناد مکتوب پارلمان اروپا است.

در مورد خشونت انقلابی گنجی آن را هم‌ردیف ترور و جنگ‌های داخلی و قومی و ... قرار می‌دهد و بیش از هر نوع خشونت و جنگ دیگر به این مورد می‌پردازد. او بدون حتی اشاره‌ای به علل جنبش‌های استقلال‌طلبانه و جنبش‌های انقلابی، از این به اصطلاح جنگ‌طلبان می‌خواهد که عقل استدلالی را جایگزین خشونت کنند. یعنی در هنگام مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی الجزایر، انقلاب کوبا و در مبارزه با فاشیسم، در مقابل رژیم‌های تا دندان مسلح و خونخوار در مقابل گلوله‌های دشمن بایستند و دیالوگ کنند. برای نشان دادن کلی‌گویی‌های گنجی و بررسی جلوه‌ی عملی آن به طور مثال به جنگ استقلال‌طلبانه در الجزایر که مستعمره‌ی فرانسه بود، اشاره می‌شود. سیاست غارت ثروت این کشور و سرکوب مخالفان، دستگیری‌های دسته‌جمعی و شکنجه‌ی سیستماتیک از سوی دولت فرانسه وقیحانه و آشکارا انجام می‌گرفت. در واقعه‌ای که به قتل‌عام پاریس در تاریخ ثبت شده، در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۶۱، پلیس به ۳۰ هزار الجزیره‌ای که تظاهرات مسالمت‌آمیزی را برای طرح خواست استقلال کشورشان برگزار کرده بودند حمله کرد. در جریان این حمله ۱۴۰۰۰ زن و مرد الجزیره‌ای دستگیر شدند و طبق آمار رسمی دولت فرانسه ۲۰۰ نفر در اثر شلیک گلوله کشته شدند. هنوز سرنوشت ۳۰۰۰ الجزیره‌ای که در جنگ الجزیره توسط دولت فرانسه دستگیر شدند، نامعلوم است. احتمالاً از نظر گنجی دولت

فرانسه هنوز با این ۳۰۰۰ نفر در حال دیالوگ است- در گورهای نامعلوم آن و با جسد‌های شکنجه شده و تکه‌تکه شده‌شان.

گنجی آشکارا در رابطه با خشونت دولت‌های استعمارگر و رژیم‌های سرکوبگر سکوت می‌کند و به انقلابیون می‌تازد. او استراتژی سیاسی خود را بر مبنای "حمله بهترین دفاع است"، اتخاذ می‌کند. و همزمان با این حمله و قرار دادن انقلابیون در کنار تروریست‌ها و ... با طرح "ببخشیم، اما فراموش نکنیم"، از سویی در مقابل انقلاب، رفرم را تبلیغ می‌کند و از سویی دیگر سعی در به سکوت کشاندن نیروهای انقلابی در رابطه با جنایت‌های خود در جمهوری اسلامی دارد.

در رابطه با علت بروز جنگ‌ها، گنجی به وضوح از فیلسوفان عصر روشنگری فاصله می‌گیرد و تفکر قرون وسطایی خود را آشکار می‌سازد. او در مانیفست سوم خود می‌نویسد: "برساخته‌های اجتماعی را باید به گونه‌ای سامان داد که مانع تحقق رذایل اخلاقی آدمیان بشوند." در حالی که اساس تفکر فیلسوفان عصر روشنگری در رابطه با بدی‌ها و رذایل اخلاقی درست در نقطه‌ی مقابل قرون وسطا قرار داشت. طبق برداشت مذهب مسیحیت، انسان بد و گناهکار به دنیا می‌آید و از آغاز تولد، بار "گناه نخستین" را با خود حمل می‌کند. بنابر برداشت مذهبی قرون وسطایی، رذیلت، صفت یک عمل مشخص نیست که به دلایل اجتماعی انجام گیرد، بلکه صفتی طبیعی و ذاتی انسان است. یکی از مهم‌ترین بحث‌های فیلسوفان دوران رنسانس مانند جان لاک این بود که انسان نه خوب به دنیا می‌آید و نه بد. کاراکتر کودک در هنگام تولد مانند یک صفحه‌ی کاغذ سفید است که دریافت‌های او از محیط اطراف و تجربیات او در این صفحه نوشته می‌شود. به بیانی دیگر رذیلتی در آدمیان وجود ندارد که جامعه بخواهد موجب یا مانع تحقق آن شود. بلکه این رذایل اصولاً بر بستر جامعه پدید می‌آیند و معلول آن هستند.

تناقض لیبرالیسم و صلح

گنجی در رابطه با صلح پایدار در بند ۱۱ مانیفست سوم خود از کانت نقل قول می‌آورد: "حقوق بین‌الملل باید بر پایه فدرالیسم دولت‌های آزاد باشد."

این سخن نیز با مبنای تئوریک لیبرالیسم در تضاد قرار دارد. در واقع در رابطه با جنگ و خشونت، مبنای نظری لیبرالیسم توسط توماس هوبس و هربرت اسپنسر پدران اصلی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم تشریح شده است. از نظر هوبس، طبق شرایط طبیعی هر کس حق داشتن همه چیز را دارد. از نظر او آزادی و حق مالکیت هیچگونه محدودیتی ندارند. در این زمینه او حتی با لاک نیز در تضاد قرار دارد، زیرا لاک، آزادی و حق مالکیت را تا جایی مشروع می‌داند که با آزادی‌ها و حقوق دیگران در تعارض قرار نگیرد، که این خود عامل جنگ و نابودی می‌شود. اما تاریخ به ما می‌آموزد که سیاست‌های لیبرالیستی نیز از آغاز خود طبق نظر هوبس پیش رفته و اصولاً جز این سیاست، قادر نبوده سیاست دیگری را پیش برد تا بتواند به حیات خود که بر پایه‌ی استثمار و استعمار قرار دارد، ادامه دهد. نظریه‌پرداز جدیدتر از هوبس، هربرت اسپنسر، فیلسوف و جامعه‌شناس انگلیسی در اواخر قرن نوزدهم بود. اسپنسر بنیان‌گذار نظریه‌ی داروینیسم اجتماعی بود. طبق این نظریه قوانین طبیعت و نظریه‌ی تکامل داروین، شامل جامعه‌ی انسانی می‌شود و طبق قانون بقا، هر کس قوی‌تر باشد، زنده می‌ماند. به این ترتیب قانون لیبرالیسم، همان

قانون جنگل است که در عمل نیز به همین ترتیب بدان عمل شده و می‌شود. این نظریه در آغاز و نیمه‌ی قرن نوزدهم مورد استفاده‌ی نظریات نژادپرستانه و در اواخر این قرن در خدمت سیاست‌های نئواستعماری لیبرالیسم و جنگ‌افروزی‌های آنان قرار گرفت.

تناقض لیبرالیسم و دموکراسی

گنجی در سخنرانی مذکور، هیچگونه تعریفی از دموکراسی ارائه نمی‌دهد و تنها به زعم خود ویژگی‌های لیبرالیسم را مطرح می‌کند. چرا که از نظر او دموکراسی همان لیبرالیسم است. او در مانیفست خود در مورد دموکراسی می‌نویسد: "دموکراسی به عنوان یک ایده تنظیم‌کننده آرمانی است که دائماً به سوی آن روانیم اما هیچگاه بدان نمی‌رسیم." و در رابطه با "واقعیت دموکراسی" می‌گوید: "صندوق آراء آخرین گام در فرایند دموکراتیک است." او همچنین در سخنرانی خود در دفاع از لیبرالیسم مطرح می‌کند: "لیبرالیسم تقدم تاریخی- وجودی بر دموکراسی دارد"، "بدون لیبرالیسم نمی‌توان دموکرات بود" و "از جهت عملی می‌گویند اول جامعه‌تان را لیبرال کنید تا بعد جامعه‌تان دموکرات شود". او "دموکراسی گفتگویی- استدلالی" را توصیه می‌کند.

در اینجا می‌توان از زوایای مختلف به این بحث پرداخت، ولی تنها در تعریف دموکراسی بایستی از گنجی پرسید: ۱- اگر هیچگاه نمی‌توان آرمان دموکراسی را متحقق کرد، اصلاً چرا بایستی به دنبال آن بود؟ چرا او با بازی با کلمات و گرفتن ژست آزادی‌خواهانه، خیال به بازی گرفتن جنبش دموکراسی‌طلبی در ایران را دارد؟ ۲- اگر نهایت دموکراسی فقط به صندوق آراء ختم شود، که این صندوق در جمهوری اسلامی و بسیاری از رژیم‌های دیکتاتور دیگر نیز وجود دارد. ۳- اگر لیبرالیسم تقدم تاریخی- وجودی بر دموکراسی دارد و به این دلیل اول باید جامعه لیبرال باشد، پس می‌توان گفت که مطالعه‌ی سیر تاریخ اروپا که امروز گنجی خواهان آن در ایران و جهان کنونی می‌باشد، در ضمن به ما نشان می‌دهد که برای تحقق لیبرالیسم در ایران طبق نظر گنجی بایستی اول نظام بردگی را برقرار کرد. چرا که پیش شرط لیبرالیسم، نظام زمینداری بزرگ فئودالی و نظام سلطنتی بوده و پیش شرط آن نظام هم، هم نظام برده‌داری در اروپا بوده. اگر نمی‌توان دموکراسی را بدون پیش شرط‌های تاریخی آن متحقق کرد، پس طبق منطق آقای گنجی پیش به سوی برده‌داری!!!

اما تناقض اصلی لیبرالیسم و دموکراسی گنجی در این است که نه در بحث آزادی‌خواهی لیبرالیسم و نه در "دموکراسی گفت و گویی- استدلالی"، به هیچ‌وجه به حقوق شهروندی به معنای عام آن اشاره نمی‌شود. حقوق شهروندی نه تنها شامل حقوق سیاسی، بلکه شامل حقوق مدنی و اجتماعی نیز می‌شود. این آن چیزی است که مردم ایران به دنبال آن هستند. اما گنجی فقط به مسئله‌ی آزادی اشاره می‌کند، بدون این که به تعریف دقیق آن بپردازد. بیشترین مسئله‌ای که او بر روی آن تأکید دارد کاهش قدرت دولتی است. اما نگاهی به تجربه‌ی تاریخ کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نشان می‌دهد که پس از جنگ جهانی دوم، دولت‌های قدرتمند رفاه که سوسیال-دموکرات بودند، یکی از اهداف خود را کم و بیش تحقق حقوق شهروندی اعلام کردند. خود این هدف در واقع وسیله‌ای بود در خدمت اهداف بالاتر. هدف این گرایش اصلاح‌طلب در درون سرمایه‌داری، همانطور که در بحث‌های تئوریک آنان مطرح است، در واقع جلوگیری از شورش‌های اجتماعی و قرار دادن

الترناتیوی در مقابل بلوک شرق برای رفاه و آسایش جامعه‌ی بشری بود. صرفنظر از این که این دولت‌ها همزمان در کشورهای عقب افتاده و توسعه‌نیافته به غارت و چپاول مردم این سرزمین‌ها ادامه داده و از دیکتاتورترین رژیم‌ها حمایت کردند، در درون جوامع خود تا حدی حقوق شهروندی را در چارچوب سیستم سرمایه‌داری تضمین و رعایت کردند. یکی از مهم‌ترین اهداف طرح حقوق شهروندی در کنار موارد فوق، در ارتباط با زمینه‌ی مادی آن، یعنی پیشرفت‌های تکنولوژیک و دستیابی به تولید انبوه قرار داشت. چرا که این پیشرفت‌ها در عرصه‌ی تولید، تولید انبوه را میسر ساخت. اما تولید انبوه، مصرف انبوه را ضروری می‌سازد تا عرضه و تقاضا به تعادل رسد و سرمایه از گردش و انباشت بازماند. رفاه اجتماعی به معنای فراهم آوردن این امکان و ایجاد جوامع مصرف زده بود. در واقع مبحث حقوق شهروندی و دولت‌های رفاه از نظر تاریخی به هم پیوند خورده‌اند. بنابراین دلیل این که گنجی به جای حقوق شهروندی از آزادی و در واقع آزادی مالکیت خصوصی و تضعیف دولت نام می‌برد، اتفاقی نیست. اما ویژگی سیاست‌های نئولیبرالیستی، کاهش و تضعیف قدرت دولتی است و گنجی آن را به درستی در ویژگی‌های لیبرالیسم می‌گنجاند:

"بدبینی به قدرت: (خصوصاً قدرت مطلقه) و کوشش جهت مهار قدرت دولت از طریق: ۱-۱ دموکراتیک کردن دولت: دولت دموکراتیک بیشترین بخت و امکان را برای تأمین آزادی و برابری دارد. دولت دموکراتیک از نظر لیبرال‌ها "دولت حداقلی" است." (مانیفست سوم)

"دولت حداقلی" لیبرالیسم که اکنون در سراسر اروپا دولت‌های رفاه و همزمان با آن حقوق شهروندی را در تمامی ابعاد آن به اضمحلال کشیده است، در واقع دولتی است که از دیدگاه لیبرالیسم نه به دلیل دیکتاتور بودن، بایستی به حداقل کاهش یابد، بلکه به دلیل کنترل این دولت بر بازار آزاد و کسب مالیات از سرمایه‌داران بزرگ. لیبرالیسم در واقع خواهان رفع تمامی موانع موجود بر سر راه گردش و انباشت سرمایه است. اما این موضوع ربطی به دموکراسی، حتی در پیش پا افتاده‌ترین شکل آن ندارد. شعار واقعی لیبرالیسم و گنجی نه تنها آن آزادی که مد نظر مردم ایران است، نیست، بلکه تنها آزادی سرمایه‌ی جهانی و خصوصی‌سازی بی حد و حصر در ایران است. امروز لیبرالیسم جهانی از بازارهای چین تا بازارهای دیکتاتورترین کشورهای آسیایی و آفریقایی را در زیر پوشش خود دارد و نظام سیاسی موجود در این کشورها را تقویت می‌کند.

نئولیبرالیسم سیاست را به فرهنگ تقلیل می‌دهد و سپس از نسبیت فرهنگی حرف می‌زند. بنابر این اگر لیبرالیسم در آغاز پیدایش سرمایه‌داری طرفدار دموکراسی به معنای حق رأی بود، چرا که نیاز داشت، قید و بندهای اشرافی‌گری و نظام پادشاهی و سلطه‌ی کلیسا را از بین برده و مشروعیت خود را از طریق رأی اکثریت کسب کند و یا قطعنامه‌ای کلی در مورد حقوق بشر می‌داد، امروز حقوق بشر را امری نسبی می‌داند. به همین دلیل است که سربازان سازمان ملل که شاهد سنگسار زنی در افغانستان بودند، نه تنها به نام حقوق بشر دخالتی نکردند، بلکه برای حفظ نظم لازم برای سنگسار نیز کوشیدند.

اگر دموکراسی و حقوق بشر به این معنا باشد، بنابر این لیبرالیسم امروز در ایران نیز نیازی به معجزه و دشمنی با کل نظام به دلیل نقض حقوق بشر ندارد، و با هر رژیم دیگری که منافع او را حفظ کند، صرفنظر از شکل سیاسی و یا عقیدتی آن، کنار می‌آید.

امروز بقای ۲۷ ساله‌ی جمهوری اسلامی، بهترین اثبات برای این ادعاست. جمهوری اسلامی حداقل ۸ سال از این ۲۷ سال را مدیون جناح اصلاح‌طلب خاتمی است. و حال که حنای آنان دیگر رنگی ندارد، همان آشی را که دوم خرداد برای مردم ایران پخته شد و به خورد این مردم دادند، بعد از این که مردم ایران آن را بالا آوردند، گنجی می‌خواهد به نام قرمه‌سبزی دوباره به خورد مردم دهد.